

تقریرات درس

مهندسی استنباط

استاد حیدری فسایی

هرگونه استفاده مشروط است به پنج صلوات بر محمد و آل محمد

مقدمه اول: در باره ای درس مهندسی استنباط توجه به چهار نقطه لازم است:

نکته اول

تعریف درس

بعنوان یک کبری کلیه بدیهی برای رسیدن آسان به هر هدف و مقصدی نیاز به نقشه راه است. استنباط احکام از ادله نیز به عنوان یک هدف مستثنی از قانون یاد شده نیست. بنابر این برای رسیدن آسان به آن نیاز به نقشه راه است، که درس مهندسی استنباط متکفل بیان آن می باشد. به بیان دیگر درس مهندسی بیانگر عملیاتی است که مجتهد بعد از مواجهه با مجهول تا وصول به استنباط انجام می دهد و یا باید انجام بدهد. بنابر این درس درسی روشی خواهد بود مثلاً وجوب یا عدم وجوب تیمم عند الاضطرار، جواز یا عدم جواز تلقیح مصنوعی، جواز یا عدم جواز بیع میته، مجهولاتی هستن که مجتهد با آن مواجهه است. درس مهندسی کیفیت سیر مجتهد از نقطه آغاز استنباط تا نقطه پایان آن را که تبدیل مجهول به معلوم است را بیان می کند.

نکته دوم

موضوع درس

با مطالبی که در نکته اول گفته شد موضوع درس روشن می شود که عملیات مجتهد در مقام استنباط احکام از ادله از قبیل موضوع شناسی فتوای بدوی به ملاحظه هر یک از ادله، بدون کسر و انکسار و فتوای نهایی به ملاحظه مجموع ادله بعد از کسر و انکسار.

نکته سوم

فائده درس

مهمترین فائده درس عبارت اند از:

الف) اهتمام محصل نسبت به مسائل کاربردی علم اصول یعنی به وسیله درس مهندسی مسائل کاربردی از غیر کاربردی تمییز داده میشود و اهمیت مسائل کاربردی در مقام استنباط احکام بیان می گردد که این قهراً موجب اهتمام محصل نسبت به مسائل کاربردی می باشد.

ب) تشخیص نقصان کتب متداول اصولی یعنی به وسیله درس مهندسی مقدار نیاز مجتهد به مسائل اصولی در مقام استنباط مشخص می شود. که این قهراً موجب علم به نقصان و زیاد داشتن کتب متداول است که هر دو نقصان محسوب می شود.

نکته چهارم

مقایسه درس (مهندسی) با درس تطبیق العلم و درس خارج اصول

در درس خارج اصول اول طرح مسئله است، سپس طرح تمامی انضار با ادله، سپس انتخاب نظر با دلیل، سپس رد انضار دیگر با دلیل صورت می گیرد.

در درس خارج نکات کلیدی و نکات غیر کلیدی مطرح می شود و ممکن است مطالب اصولی بر امثله واقعی و غیر واقعی تطبیق شود ولی درس تطبیق العلم درسی است که در آن تمامی نکات کلیدی علم مورد نظر بر امثله واقعی تطبیق داده می شود. مراد از نکات کلیدی در قبال نکات غیر کلید است که واجد ثمره عملی باشد به طوری که تحصیل علم بدون فهم دقیق این نکات تحصیل ناقص علم خواهد بود و همچنین غرض واقعی از تحصیل علم جز فهم این نکات نخواهد بود. موضوع درس تطبیق العلم نکات کلیدی علم مورد نظر است و اهم فوائد این درس تحول بر نحوی تحصیل علم (مقایسه بین تحصیل یک مرحله ای علم - تحصیل بر غالب تعلم - و تحصیل دو مرحله ای علم - تحصیل بر غالب تعلم و تطبیق - به روشنی موجب تحول در مرحله تعلم از حالت سطحی نگری به عمق نگری خواهد بود) و تسریع در حصول غرض از علم است (بدیهی است که هر علمی به خاطر یک غرض نوشته شده است و هدف از تحصیل علم حصول همان غرض می باشد و روشن است که نکات کلیدی علم در حصول غرض دخیل است و تطبیق رابطه مستقیم با نکات کلیدی علم دارد) بنابراین این تفاوت درس خارج اصول با درس تطبیق العلم علم اصول عبارت انداز:

الف) در درس خارج نکات کلیدی (کاربردی در استنباط) و نکات غیر کلیدی مطرح می شود ولی در درس تطبیق علم فقط نکات کلیدی مطرح می شود.

ب) در درس خارج ممکن است مطالب اصولی بر امثله واقعی (الماء اذا بلغ...) و غیر واقعی (اکرم العلماء لا تکرّم العلماء) منطبق شود ولی در درس تطبیق العلم فقط امثله واقعی در بین است.

ج) در درس خارج نظریات همراه با استدلال است ولی در درس تطبیق العلم (تطبیق العلم) به درسی گفته می شود که تمام نکات کلیدی علم روی مثال واقعی منطبق می شود مثلاً در آیه تیمم **صعداً** معنای تیمم را مطرح می کنیم با تعریف های مختلف (نظریات بدون استدلال مطرح می شود).

د) در درس خارج بنا بر انتخاب یک نظر از بین انظار است ولی در درس تطبیق العلم بنا بر انتخاب نظر نیست.

نتیجه: اینکه میان این سه علم یک اتصالی برقرار شود و یعنی اینکه یک درس خارج اصول باشد که همراه با تطبیق و همواه با مهندسی و همراه با تطبیق باشد. یعنی اینکه حتی اگر مسائل غیر کلیدی مطرح شود باید به طور سریع از آن رد شود و ما نیاز به اصول فقه داریم نه اصول استنباط چرا که فرق هست بین اصول فقه و اصول استنباط. در اصول استنباط حتی می توان مسائل سیاسی هم مطرح و تحلیل شود. یعنی یک پیوند مبارک میان این سه علوم؛ درس خارج اصول همراه با تطبیق همراه با مهندسی و با این پیوند می توان از اول اصول تا آخر اصول در پنج سال تمام شود.

نتیجه: استنباط احکام نیازمند به مواد قطعی و روش بهره برداری از مواد است، که متکفل بیان امر اول، درس خارج اصول و متکفل بیان امر دوم، درس مهندسی استنباط است .

برای استنباط احکام محتاج دو چیز است:

اول) مواد قطعی¹

مقصود از مواد همان معلومات هستند. مثلا صیغه امر دلالت بر وجوب می کند یا صیغه نهی ظهور در حرمت دارد، اگر دو خبر واحد با هم تعارض کردن، یکی را ترجیح می دهیم ولی اگر نتوان هر کدام را بر دیگری ترجیح داد نوبت به تخییر می رسد.

دوم: روش بهره برداری از مواد

بعد از دانستن معلومات باید روش استفاده از مواد را داشته باشیم مثلا باید اول موضوع شناسی کنیم و بحث کنیم که موضوع ما چی می باشد مثلا بانک و چيستی بانک و در مرحله دوم باید برویم دنبال آیات و در مرحله سوم روایات و در مرحله چهارم به دنبال اجماع می رویم در مرحله پنجم به عقل و اگر اینها هم نبودن به دنبال اصل عملی می رویم.

نکته: در درس خارج اصول به شما مواد قطعی می دهد اما در درس مهندسی استنباط به شما روش می دهد.

¹ آوردن قید قطعی بخاطر اینکه اگر قطعی نباشد، می شود تقلید دیگر استنباط نیست یعنی باید به این چیز رسیده باشد که صیغه امر دلالت بر وجوب می کند

مقدمه دوم: ادله^۲ که در استنباط (استخراج) احکام مورد استفاده قرار می گیرند پنج مورد هستند:

دلیل اول

کتاب (قرآن) است و مراد از کتاب همان آیات الاحکام است (مراجعه شود به کتاب های آیات الاحکام)

دلیل دوم

سنه است و سنت اگر چه در اصطلاح نفس قول و فعل و تقریر معصوم است ولی مراد از سنت در اینجا خصوص خبر متواتر و خبر واحد از معصوم است و چون خبر متواتر در نهایت ندرت است در مقام استنباط احکام عمدتاً از خبر واحد استفاده می شود و مراد از خبر واحد، خبر واحد موثق به^۳ است اعم از اینکه صحیح یا حسن یا موثق یا ضعیف مآید به قرائن است.

دلیل سوم

اجماع محصل^۴ مراد از اجماع اتفاق علما معاصر با عصر غیبت صغری یا کمی بعد از عصر غیبت صغری، اجماع ارتکاز است چون این اتفاق کاشف قطعی از ارتکاز حکم نزد معاصرین ائمه است و ارتکاز حکم نزد معاصرین ائمه کاشف از رأی امام است. چون احتمال از ناحیه خود بودن این ارتکاز بدون رجوع به امام در نهایت ضعف است.

دلیل چهارم

عقل است، مراد از عقل حکم قطعی عقل نظری به ملازمه بین حکم قطعی عقل عملی و حکم شارع است (عقل عملی، قاطعانه حسن یا قبح^۵ یک عمل را درک می کند) با این بیان که در مبحث مستقلات عقلیه راه حل اربعه وجود دارد که عبارت اند از:

ثبوت حسن و قبح با قطع نظر از شرع

ادراک قطعیه این دو توسط عقل عملی

حکم قطعی عقل نظری به ملازمه بین ادراک عقل عملی و حکم شرع

حجیت حکم عقل نظری به ملازمه

^۲ اعم از ادله اجتهادی و فقهی.

^۳ ما به خبر اطمینان داریم که از معصوم صادر شده است یا خبری که عقلاً به آن خبر اطمینان دارند حجت می دانیم.

^۴ اجماع شامل اجماع دخولی، اجماع تشریفی، اجماع لطفی، اجماع حدسی عادی، اجماع حدسی اتفاقی، اجماع ارتکازی.

^۵ مقصود از حسن در اینجا ینبقی فعله بودن می کند و قبح، ینبغی ترکه بودن است.

نکته: عقل به نحو قطع و یقین حسن یا قبح یک عملی را درک می کند به این عقل می گویند عقل عملی و با عقل نظری یک چیز است که به اعتبار مدرک فرق دارد اگر این عقل تعلق به چیزی که مربوط میشود به عمل است، می گویند عقل عملی و اگر تعلق بگیرد بعد چیزی که مربوط به عمل نیست که دانستنی ها است، می شود عقل نظری مثلاً رد شدن از چراغ قرمز قبیح است و راه دادن به آمبولانس حسن است و بعد عقل نظری وارد می شود بین حسن بودن راه دادن به آمبولانس و واجب بودن راه دادن به آمبولانس در شرع ملازم است و ملازمت را عقل نظری مشخص می کند و بعد می رسیم اینکه آیا این حکم عقل، حجت است؟

ما در مورد عقل چهار مرحله بحث داریم:

مرحله اول

آیا با قطع نظر از دین، حسن و قبح برای افعال ثابت است که بعضی از افعال حسن و بعضی میشوند قبیح با قطع نظر از دین ثابت است یا نه؟ دو نظریه هستند: شیعه می گوید ثابت است با قطع نظر از شارع، با قطع نظر از دین بعضی از افعال حسن هستند و بعضی از افعال قبیح هستند ولی اشاعره می گویند **الاحسن ما حسنه الشارع و القبیح ما قبحه الشارع** یعنی طبق عقاید اشاعره حسن و قبح عمل در زمانی پیدا میشود که بعد بیان شارع. ولی طبق عقاید عدلیه با قطع نظر از شارع بعضی از افعال حسن هستند و بعضی از افعال قبیح هستند و بعد فعل حسن اگر شارع مقدس به آن امر کند، امر آن می شود ارشادی و فعلی که قبیح است اگر شارع از آن نهی کند میشود ارشادی این در مرحله اول که دو گروه (عدلیه و اشاعره) در مقابل هم هستند.

مرحله دوم:

بر فرض که با قطع نظر از شرع برای افعال حسن و قبح ثابت شود، آیا عقل انسان می تواند حسن و قبح را درک کند یا نه. در اینجا دو نظریه هست، علمای اصول (بعضی از علما) معتقد هستند که عقل انسان می تواند حسن و قبح بعضی از افعال را درک کند ولی اخباریین و قلیل از علمای اصولی می گویند که عقل کثیر الخطا است نمی تواند حسن و قبح را درک بکند.

مرحله سوم

با قطع نظر از شرع بعضی از افعال حسن و بعضی از افعال قبیح و عقل انسان می تواند درک و حکم کند در مرحله سوم آیا بین حکم (درک) عقل به حسن و قبح و حکم شارع ملازمه هست یا نه در اینجا علمای اصول دو گروه هستن بعضی ها معتقد به ملازمه هستن مثلاً شیخ انصاری که مشهور علما این را می گویند و بعضی ها معتقد به ملازمه نیستن مثل صاحب الکفایه

مرحله چهارم

ایا حکم عقل حجت است یا حجت نیست؟ در اینجا علمای اصول به دو دسته تقسیم شدند بعضی از علما گفتند عقل تا مرحله سوم پیش می رود ولی حجت نیست ولی نظر ما (استاد) این که عقل حجت است ولی بر اساس روایت.

مرحله پنجم

اصل عملی است که به چهار قسمت تقسیم می شود، خود اصل عملی هم دو نوع است. اصل عملی خاصه و اصل عملی عامه. اصل عملی عامه می شود برائت، تخییر، استصحاب البته بعضی از علما متاخریین استصحاب را جزء امارات می دانند⁶ یعنی در زمره آن چهارتا قرار می گیرد و این خلاف مشهور است.

نکته: این که اگر مجتهد بعد از نبود چهار دلیل اول نوبت به اصل عملی می رود چرا که دلیل اجتهادی مقدم است بر اصل عملی ولی نحوه تقدیم در آن اختلاف است مثل میزای نایینی معتقد به حکومت است ولی بعضی ها معتقد به ورود هستن مثل شیخ انصاری و صاحب ریاض معتقد به تخصیص است.

دلیل پنجم

اصول عملیه است که دو نوع است:

نوع اول:

اصول عملیه ی خاصه است؛ مقصود از اصول عملیه ی خاصه این که در باب خاص از ابواب فقه جاری می شود مثل اصاله الطهاره

نوع دوم:

اصول عملیه ی عامه است؛ یعنی اصول عملیه ای که در کلیه ی ابواب فقه قابل جریان است. که عبارت انداز:

یک: برائت؛

مجرای برائت شک در تکلیف است. شک در تکلیف در قالب یکی از دو امر است:

⁶ مثل ایت الله خوئی

امر اول

شک در تکلیف در غالب شک در حرمت است مثل شک در حرمت تلقیح مصنوعی، شک در این غالب معروف به شبهه تحریمیه^۷ است. منشأ شک مجتهد^۸ در شبهه تحریمیه یکی از چهار چیز است:

الف) فقدان نص: مثلاً مجتهد شک کند که استعمال دخانیات حرام است یا نیست، می شود شبهه تحریمیه که منشأ شک هم فقدان نص است.

ب) اجمال نص: کالهی المجرد عن القرینة اذا قلنا اشتراکه لفظاً بین الحرمة و الکراهة (نسبت به خصوص هر یک حرمت و کراهت برائت جاری است ولی نسبت به قدر مشترک بین این دو برائت جاری نیست) مثلاً: لا تقرأ القرآن فی رکوع که شک می کنیم که قرائت قرآن مکروه یا حرام.

نکته اول: بعضی از علما عقیده دارن که در صیغه نهی مشترک لفظی وجود دارد بین حرمت و کراهت یعنی هم برای حرمت وضع شده و هم برای کراهت وضع شده است. مشترک لفظی قانونش این است که همیشه باید با قرینه معینه باشد ولی در این دلیل قرینه معینه در کار نیست. می گوید لا تقرأ القرآن فی رکوع قرینه معینه در کار نیست. در اینجا لفظ لا تقرأ می شود مجمل و زمانی که مجمل شد باعث می شود که شما شک می کنی که خواندن قرآن در رکوع حرام است یا مکروه، این می شود شک در حرمت از نوع شبهه تحریمیه در نتیجه در اینجا منشأ شک مجتهد اجمال نص است.

نکته دوم: در رابطه اجمال نص است، اگر دلیل مجمل بود شما نسبت به اصل حرمت برائت جاری می کنیم، مثلاً شک می کنیم که خواندن قرآن در رکوع حرام است یا نه. اصل اینکه حرام نیست، نسبت به کراهت هم اجازه هست برائت را اجرا کنیم، شک می کنیم که مکروه است یا مکروه نیست اصل اینکه مکروه نیست، نسبت به هر کدام می توان برائت را اجرا کرد و نسبت به کراهت هم می توان برائت را جاری کرد. اگر شک کردیم که اصل اینکه مکروه نیست، ولی نسبت به قدر مشترک برائت جاری نمی شود و قدر مشترک بین حرمت و کراهت طلب است، نسبت به طلب نمی توان برائت را اجرا کرد به خاطر اینکه این لا تقرأ القرآن فی الركوع نسبت به طلب مجمل نیست شما نمی توان این را بگوییم که صلب هست یا طلب نیست اصالت البراء را جاری کنیم. اصالت البراء جای جاری می شود که دلیل اجتهادی در بین نباشد، لا تقرأ القرآن نسبت به طلب دلیل اجتهادی است. با وجود دلیل

^۷ شک در حرمت و غیر حرمت، که مقصود این غیر حرمت غیر وجوب می باشد.

^۸ شک مجتهد در حرمت این است که این عمل حرام است یا نه، که این حرام نیست (یعنی فقط شامل استحباب و کراهت و مباح) نباید وجوب باشد چرا که اگر شک کند که آن فعل واجب است یا حرام می شود دوران امر بین محذورین که جای تخییر است.

اجتهادی نوبت به اصل براءت نمی رسد لذا می توان فتوی داد که اگر لا تقرأ القرآن في ركوع را دیدید درست است نسبت به حرمت و کراهت مجمل است ولی نسبت به اصل طلب مجمل نیست ترک قرآن در رکوع مطلوب است و مطلوبیت در قالب حرمت یا کراهت نیست، فقط در مطلوب است .

ج) تعارض نصیین؛ تعارض نصیین زمانی مجرای براءت است که در آن قائل به اخذ احد النصیین ترجیحا یا تخییرا نباشیم والا براءت جاری نیست لوجود الحجة المعتبره و هو احد النصیین.

توضیح: گاهی مجتهد شک می کند در حرمت، که اسم آن شبهه تحریمیه است که منشا آن تعارض نصیین است. یعنی دو دلیل با هم تعارض کردن و تعارض این دو دلیل باعث شد که مجتهد شک کند در حرمت مثلاً: (ثمن المیتة سحة) (لا باس ببيع المیتة) یک دلیل می گوید که فروش میتة حرام، دلیل دوم میگوید که فروش میتة جایز است در اینجا بین دو دلیل تعارض پیش آمده و این تعارض باعث می شود که ما شک کنیم که فروش میتة حرام است یا حرام نیست حال منشا شک مجتهد در حرمت می شود تعارض نصیین و ما در تعارض نصیین در صورتی که نظرمون این نباشد که اخذ به یکی شود. در صورتی که شما نظرتون در تعارض نصیین تساقط باشد (یعنی اگر دو دلیل با هم دیگر تعارض کردن، حکم در اینجا این است که دو دلیل تساقط می کنند) می روند سراق براءت ولی اگر نظر شما در تعارض نصیین این باشد که اگر یکی از این دو دلیل بر دیگری ترجیح داده شود وظیفه شما این که یکی از دلایل را بگیریم این جا دیگر شما حق رفتن سراق براءت را ندارید چون دلیل اجتهادی وجود دارد. یا اگر دو دلیل با هم دیگر تعارض کردن و هیچ کدام بر دیگری ترجیح نداشت اگر چنان که شما معتقد به تخییر باشید تخییر را جاری می کنیم⁹ مگر قائل به تساقط نباشیم. در موقع که دو دلیل با هم تعارض داشته باشند اگر یکی مرجح داشت وظیفه ما آن دلیل که مرجح دارد، را تقدم کنیم دیگر نوبت به براءت نمی رسد یا اگر دو دلیل باهم تعارض داشته باشند و یکی مرجح بر دیگری نداشت اگر ما قائل به تخییر باشیم یکی از دلایل را می گیریم و نوبت به براءت نمی رسد.

نکته: سه مورد بالا همه شبهه حکمییه است و آخرین مورد (د) شبهه موضوعیه می باشد

د) اشتباه امر خارجی؛ كما اذا شك في الحرمة لحم لتردد بين كونه من الشاة او من الأرنب

مثلاً: اجماع قائم شده که گوشت خرگوش حرام است و روایت داریم که گوشت گوسفند جایز است و فرد مجتهد برخورد می کند با یک قطعه گوشت و شک می کند که این گوشت خرگوش است یا گوشت گوسفند. یعنی این گوشت حرام است یا حرام نیست؟ و منشا شک مجتهد در حرمت، می شود اشتباه امور خارجی یعنی امر خارجی، که

⁹ مشهور معتقد به تخییر هستند می گویند یکی از دلایل را می گیریم، در اینجا حق ندارید بروید سراق براءت چرا که چون دلیل اجتهادی داریم

می شود گوشت گوسفند مشتبه شده با آن امر خارجی که گوشت خرگوش است (این باعث می شود که مجتهد در امور خارجیّه مورد اشتباه قرار گیرد) در اینجا مجتهد اصالت البراء را جاری می کند .

توجه داشته باشد که بعضی اوقات مجتهد مراجعه می کند به اصول عملیه چرا که دلیل پنجمین دلیل اصل عملیه بود و در چه زمانی مراجعه می کند در جلسات بعدی گفته می شود.

امردوم

شک در تکلیف در قالب شک در وجوب است؛ مثلاً شک در وجوب دعا عند رایة الهلال، شک در این قالب معروف به شبهه وجوبیه (شک در وجوب و غیر وجوب که این غیر وجوب غیر حرمت باشد) است منشا شک مجتهد در شبهه وجوبیه نیز مثل شبهه تحریمیّه یکی از چهار چیز است:

الف) فقدان نص^{۱۰}: یعنی گاهی در مسئله ی دلیل در بین نیست این باعث شک مجتهد می شود مثلاً فرض کنیم در رابطه دعا عند رایة الهلال روایتی نداریم. شما شک می کنید که خواندن دعا در هنگام دیدن ماه واجب است یا مستحب، در اینجا می شود شبهه وجوبیه که منشا شک شما در اینجا (شما شک کردید که واجب است یا مستحب) فقدان نص است چرا که دلیل در بین نیست.

ب) اجمال نص: عبارتی از شیخ النصارى: «کما اذا قلنا باشراک لفظ امر بین الوجوب و الاستحباب

گاهی دلیل در بین است ولی این دلیل مجمل^{۱۱} است این ابهام باعث شک مجتهد می شود در اینجا می گویند که منشا شک مجتهد اجمال نص است مثلاً در روایتی آمده که صلی عند رویة الهلال و صلی صیغه امر^{۱۲} و صیغه امر مشترک لفظی بین وجوب و استحباب است و باید قانون مشترک لفظی همراه با قرینه معینه^{۱۳} ولی در روایت هیچ قرینه معینه در بین نیست و اگر قرینه معینه نباشد ما شک می کنیم که اینجا مراد از صلی وجوب است یا مراد از صلی استحباب است یعنی منشا شک مجتهد این است که دعا عند رویة الهلال واجب است یا مستحب می شود اجمال نص چرا که نص مجمل و مبهم است.

¹⁰ مقصود در نص روایت نیست بلکه منظور دلیل است.

¹¹ منظور از اجمال، اجمال در مقابل «اهمال» نیست بلکه معنای لغوی آن است که «مبهم» است

¹² است در صیغه امر هشت نظریه است بعضی ها معتقد هستند که مشترک لفظی بین وجوب و استحباب است یعنی صیغه امر یک

مرتبه وضع شده برای وجوب و یک مرتبه برای استحباب

¹³ در مقابل قرینه صارفه

ج) تعارض نصیین: تعارض نصیین زمانی مجرای برائت است که در آن قائل به اخذ احد النصیین، ترجیحاً یا تخییراً نباشیم و الا برائت جاری نیست، عبارت از صاحب الکفایه: لوجوب حجة المعتمدة و هو احد النصیین

گاهی دو دلیل باهم دیگر تعارض دارند یک دلیل می گوید فلان عمل واجب است یک دلیل می گوید که همان عمل مستحب است و تعارض بین این دو دلیل باعث می شود که مجتهد شک کند که آیا این عمل واجب است یا مستحب، این میشود شبیه وجوبیه مثلاً یک روایت می گوید جلسه استراحت در نماز واجب است و یک روایت می گوید که جلسه استراحت در نماز مستحب است^{۱۴} حال یک مجتهد می بیند که دو روایت با هم دیگر در تعارض هستند و به شک می افتد که جلسه استراحت مستحب است یا واجب منشا آن می شود تعارض نصیین و اگر تعارض شد زمانی می شود برائت را اجرا کرد که در تعارض قائل نباشیم که اخذ به یکی از این دو دلیل باشیم چون اگر در تعارض نصیین شد و عقیده ما این باشد که باید یکی از این دو دلیل را بگیریم دیگر نوبت به اصل برائت نمی رسد چون یکی از این دو دلیل می شود دلیل اجتهادی با وجود دلیل اجتهادی نوبت به اصل برائت نمی رسد.

نظریات در رابطه تعارض نصیین

اما در تعرض نصیین چند نظریه است که صاحب کفایه پنج نظریه در مطرح کرده است و مرحوم مشکینی شش نظریه را مطرح کرده مجموعاً یازده نظریه می شوند که فشرده همه این ها این است که:

نظریه مشهور این است که الترجیح ثم التخییر یعنی باید ببینیم که در ترجیح کدام یک مرجحات دارد هر کدام را که مرجح دارد آن را ترجیح می دهیم. اگر این دو دلیل هیچ کدام بر دیگر ترجیح نداشت یا اینکه مرجحات هر دو مساوی بود عقیده دارند (مشهور) که تخییر را بگیرند و اگر ما عقیده مشهور را قبول کردیم باید یکی از دلایل را ترجیح بدهیم و اگر ترجیح نبود تخییر را می گیریم و نوبت به اصالة البراء نمی رسد.

نظریه صاحب کفایه این است^{۱۵} (نظریه بسیار ساده است) از اول قائل به تخییر هستند یعنی اگر دو دلیل با هم دیگر تعارض داشین حکم تخییر^{۱۶} است این جا طبق نظریه صاحب الکفایه باز هم نوبت به اصل برائت نمی رسد. علت ساده بودن نظریه صاحب الکفایه این است اگر ما قائل به تخییر شده باشیم، دیگر نیاز به بحث از مرجحات نداریم، نیاز به این بحث نیست که آیا تعدی از مرجحات منصوصه و غیر منصوصه لازم است یا لازم نیست، دیگر نیاز به بحث نیست که هنگام تعارض مرجحات حکم چه می باشد یا اینکه مرجحات چند نوع است و دیگر نیاز نیست

^{۱۴} مشهور می گوید که جلسه استراحت در نماز مستحب است

^{۱۵} که اگر دوستان در بحث اجتهادی به نظریه ایشان برسند خیلی از کارها و مشکلات حل است

^{۱۶} تخییر به معنای اینکه مخیری هر کدام از این دلیل ها را بگیرد

که بدانیم که مرجحات چند نوع است دیگر ترتیب بین مرجحات نیاز نیست یعنی حدود ۵۰ الی ۶۰ صفحه یا ۵۰ الی ۶۰ مساله که هفته ها وقت مجتهد در درس خارج را می گرفت از میان می رود.

د) اشتبارہ امور خارجیہ: کما اذا شک فی وجوب ذبح شاة لتردد بین حلفه و عدمه

گاهی امور خارجه سبب می شوند که مجتهد شک کند در اینکه فلان کار واجب است یا واجب نیست مثلا (در عرف اتفاق می افتد) یک عدد گوسفند در دست ما هست ما شک می کنیم که قسم خوردیم که این یک عدد گوسفند را جلوی حاجی ها ذبح کنیم یا ذبح نکنیم این باعث می شود که مجتهد شک می کند که کشتن این گوسفند واجب است یا واجب نیست در اینجا امور خارجیہ سبب شد که شک کنیم یعنی گوسفندی که قسم خورده شده بر ذبحش اشتباه شده با گوسفندی که قسم به عدم ذبح آن، ولی دو گوسفند نیستند یعنی شک ما که آیا این همان گوسفندی است که به ذبح آن قسم خورده شده یا گوسفندی است که به عدم ذبح آن قسم خورده باشیم.

نکته اول: اگر منشا شک مجتهد در وجوب فقدان نص، اجمال نص، تعارض نصیین بود می گویند شبهه حکمیہ است و اگر اشتباه امور خارجی است به آن می گویند شبهه موضوعیہ. در شبهه موضوعیہ هیچ اختلاف نیست حتی اخباریین، چون اخباریین خودشان پنج گروه هستند حتی اخباریین صد آتیشه در شبهه وجوبیہ قائل به برائت هستند.

نکته دوم: مقیاس بین شبهه حکمیہ و شبهه موضوعیہ است که در شبهه حکمیہ رفع شبهه همیشه دست شارع است ولی در شبهات موضوعیہ رفع شبهه دست شارع نیست مثلا من شک می کنم که خوردن این مایع که در یخچال است حرام است یا حرام نیست چرا که من شک دارم که در آن سم هست یا نیست، در این جا رفع شبهه دست شارع نیست، این شد شبهه موضوعیہ با اینکه شما شک دارید در حکم جزئی، شک در حکم جزئی می شود شبهه موضوعیہ.

حال یک سوال پیش می آید که گاهی یک مجتهد شک می کند بین سه تا حکم.

مثال اول: شک می کند دعای عنده رویة الهلال واجب است یا مستحب یا مباح هر گاه این سه تا حکم در میان آمد در اینجا مجرای برائت است.

مثال دوم: که شک کنیم فلان عمل واجب است یا حرام یا مکروه (این دوران الامر بین المحذورین نیست) در اینجا مجرای برائت می کنیم (یعنی نسبت به خصوص هر کدام اصل برائت را اجرا می کنیم)

دوم) تخییر ۱۷

مجرای تخییر فقط دوران الامر بین محذورین (دوران بین خصوص و جوب و حرمت) است منشا دوران یکی از چهار چیز است:

الف) فقدان نص

ب) اجمال نص: عباری از شیخ: کالامر مردد بین الایجاب و تحدید مثلا امام فرمود که صلی عند رویة الهلال آیا این صلی در وجوب به کار رفته یا در تحدید به کار رفته و لازم تحدید هم حرمت است مثلا اعملوا ما شأتم یعنی هر کاری که دوست دارید انجام دهید ولی بعد از آن جوب و فلک است این اعملوا تحدید است (یعنی ترک را از ما می خواهد) بر انجام عمل و لازمه تحدید هم حرمت است که انجام ندهند این مثال شیخ است که شیخ می فرماید: که گاهی به یک عملی در روایت امر می شود نمی دانیم که مراد از این امر وجوب است یا مراد تحدید، این باعث می شود دوران امر بین محذورین باشد.

ج) تعارض نصیین شرط اجرای تخییر در تعارض نصیین همان است که در برائت گفته شد.

گاهی دوران امر بین وجوب و حرمت یعنی اگر مجتهد شک کند که این عمل واجب است یا حرام منشا آن تعارض نصیین است مثل نماز جمعه، که ما در نماز جمعه بیش از دو یست روایت داریم بعضی از روایت ها می گویند که نماز جمعه حرام است و بعضی ها می گویند که نماز جمعه واجب است، که دو روایت با هم دیگر تعارض دارند که بیش از دو روایت است این باعث میشه که مجتهد شک کند که نماز جمعه واجب است یا حرام، که میشود تعارض نصیین و باز هم ان نکته تکرار میشود که اگر تعارض نصیین شود شما می روید سراق تخییر (تخییر عقلی) و ما در چه زمانی می رویم به سراق تخییر به عنوان یک اصل عملی؟ زمانی که نظر شما این نباشد اخذ به یک کردن چون اگر نظر شما این باشد که اخذ به یکی بکنیم، می شود دلیل اجتهادی و با وجود دلیل اجتهادی نوبت به تخییر نمی رسد.

د) اشتباه امور خارجی: عبارتی از شیخ کما اذا وجب اکرام عدول و حرّم اکرام الفساق و اشتبه حال زید من حیث فسق العدالة مثلا: در عرف داریم که یک گوسفند که انسان شک می کند که قسم خورده که آن را برای حاجیان ذبح بکند یا قسم خورد که آن را ذبح نکند بخاطر این که دخترش کوچکش ان را دوست دارد و حالا مجتهد شک می کنید که ذبح ان واجب است یا حرام، این می شود دوران امر بین محذورین منشا ان امور خارجی

¹⁷ این تخییر با تخییر که در تعارض بین ادله مطرح می شود فرق دارد در روایت داریم که اگر دو دلیل با هم دیگر تعارض داشتن اذا فتخییر ولی این تاخییر از اصول عملیه است و فقط عقلی است و ان تخییر شرعی است که در تعارض ادله است

است یعنی گوسفندی که قسم خورده شده برای ذبح آن مشتبّه شده با گوسفندی که قسم خورده شده بر عدم ذبح آن، توجه داشته باشید که این فقط یک گوسفند است.

سوم) احتیاط

مجرای احتیاط شک در مکلف به، است یک عبارت از مرحوم شیخ: بان يُعلم الحرمة او الوجوب و یشتبّه الحرام او الواجب

تعریف شک در مکلف به این است، که مجتهد حکم را می داند اما نمی داند که حکم رفته به این موضوع یا رفته روی آن موضوع در اینجا می گویند شک در مکلف به، دو مثال می زنیم:

مثال اول: (برای شبهه وجوبیه) مثل اینکه مجتهد در روز جمعه علم دارد که یک وجوب^{۱۸} بر گردن خودش دارد، وجوب هم حکم است ولی نمی داند که وجوب رفته بر روی نماز ظهر یا رفته بر روی نماز جمعه، حکم را می داند ولی متعلق حکم را نمی داند یعنی نمی داند وجوب به چه چیزی تعلق دارد در اینجا می گویند شک در مکلف به، در اینجا جای احتیاط است.

مثال دوم: (برای شبهه تحریمیّه) مثل اینکه شما علم دارید که در رابطه این دو ظرف که جلوی شما است یک حرمت وجود دارد که از طرف شارع صادر شده و ما به حرمت علم داریم. دو ظرف در مقابل ما هستند ولی نمی دانیم که حرمت رفته سمت ظرف سمت راست یا ظرف سمت چپ به این می گویند شک در مکلف به، پس علم به حرمت داریم ولی جاهل به حرام هستیم.

توضیح شک در مکلف به^{۱۹}، سه صورت دارد:

صورت اول

گاهی شک در مکلف به در قالب شبهه تحریمیّه^{۲۰} است (مثلاً ما به حرمت علم داریم که از طرف شارع صادر شده ولی نمی دانیم که کدام یک از دو عمل حرام است) منشا شک مجتهد در شبهه تحریمیّه یکی از چهار چیز است:

^{۱۸}فرق بین وجوب و واجب فرق است وجوب حکم است حکم که از طرف شارع صادر شده است.

^{۱۹}در بالا تعریف شک مکلف به، ذکر شده است.

^{۲۰}شک در حرام و غیر حرام با علم به حرمت

الف) فقدان نص (یعنی دلیلی در مسئله نیست، این نبود دلیل باعث می شود که مجتهد شک در مکلف به ، می کند در قالب شبهه تحریمیه مثل، مثال های که ذکر شده است) کما اذا اختلفت الامة بين حرمة الصوت المطرب و صوت مُرجع در این حالت احتیاط واجب است.

توضیح مثال: بعضی از علما می گویند که صوت مطرب حرام است و بعضی ها می گویند صوت مُرجع حرام است دلیلی در کار نیست. شما در اینجا علم دارید به حرمت یعنی یقین دارید که یک حرمت از طرف شارع صادر شده است ولی نمی دانید این حرمت رفته بر روی صوت مطرب یا صوت مُرجع این می شود شک در مکلف به، در قالب شبهه تحریمیه و منشا شک مجتهد هم می شود فقدان نص، در این جا مجتهد ما می بیند که دو گروه از علما در مقابل ان هستند یک گروه که فتوی دادند که صوت مطرب حرام است و گروه دیگر فتوی دادند که صوت مُرجع حرام است که باعث شک مجتهد میشود که آیا حرمت رفته بر روی صوت مطرب یا صوت مرجع در اینجا فقدان نص وجود دارد

ب) اجمال نص: کما اذا دل الخبر علی حرمة الغنا و اختلف فی تفسیرها در این حالت نیز احتیاط واجب است.

توضیح مثال: اینکه یک خبر می آید که غنا حرام است ولی کلمه غنا مجمل است که آیا معنای غنا صوت مطرب است یا صوت مرجع است در این جا مجتهد یقین دارد به حرمت ولی نمی داند حرمت رفته بر روی صوت مطرب یا صوت مرجع، این می شود شک در مکلف به ، در قالب شبهه تحریمیه ، یعنی این مجتهد شک می کند بین حرام و غیر حرام (نه بین حرمت و غیر حرمت که آن برای شک در تکلیف بود) یعنی شک دارد که صوت مطرب حرام است صوت مرجع حرام نیست یا صوت مرجع حرام است صوت مطرب حرام نیست (دقت کنید که شک در تکلیف داریم در حرمت و غیر حرمت ولی در این جا می گوئیم شک در حرام و غیر حرام است) .

ج) تعارض نصیین: کما اذا دل خبر علی حرمة صوت المطرب و خبر اخر علی حرمة الصوت المرجع در این حالت نیز احتیاط واجب است اگر در تعارض قائل به اخذ احد نصیین نباشیم.

توضیح مثال: یک روایت می گوید که صوت مطرب حرام است روایت دیگر می گوید که صوت مرجع حرام است این باعث می شود که مجتهد علم پیدا کند که حرمتی هست و شک می کند به این حرمت که رفته بر روی صوت مطرب یا صوت مرجع حالا شک در مکلف به، در قالب شبهه تحریمیه (شک در حرام و غیر حرام نه شک بین حرمت و غیر حرمت ان شک در تکلیف بود) نکته ای سابقا هم تذکر داده شده این که اگر بین ادله تعارض شد در چه زمانی می نتوانیم به اصل عملی مراجع کرد؟ زمانی که وظیفه اخذ به یکی نباشد چرا که اگر در تعارض نصیین وظیفه این باشد که احد النصیین را بگیریم این احد النصیین می شود دلیل اجتهادی، با وجود دلیل اجتهاد نوبت به اصل عملی نمی رسد.

د) اشتباه امور خارجی: این حالت گاهی بر قالب شبهه محصوره است که احتیاط واجب می باشد کما اذا دار الحرام بین امرین او امور محصوره و گاهی در قالب شبهه غیر محصوره است که احتیاط واجب نمی باشد فقط ترک بعضی از محتملات لازم است کما اذا دار الحرام بین امور غیر محصوره

مثلاً: دو عدد ظرف در مقابل ما هستو ما علم اجمالی داریم یا علم تفصیلی داریم که یک حرمتی (حرمت حکم با حرام فرق دارد) از طرف شارع صادر شده، ولی نمی دانیم حرمت رفته سمت ظرف سمت راست یا رفته سمت ظرف سمت چپ به خاطر این که نمی دانیم ظرف سمت چپ نجس است یا سمت راست حالا مجتهد علم به حرمت دارد. این مسدله می شود شک در مکلف به و شک مجتهد در قالب شبهه تحریمیه است چرا که این جا حرام با غیر حرام مشتبه شده (توجه داشته باشید که شک در تکلیف، در حرمت مشتبه شده است) این می شود شبهه تحریمیه و منشا شک مجتهد، این که اب نجس در خارج با اب غیر نجس مشتبه شده، که تشابه در دو ظرف صورت گرفته است

اشتباه امور خارجی هم دو صورت دارد:

گاهی آن حرامی که در بین است: که دو ظرف در مقابل ما هستد علم داریم به یک حرمت ولی نمی دانیم که حرمت رفته سمت طرف چپ یا حرمت رفته سمت ظرف سمت راست، می شود شک در مکلف به، در قالب شبهه تحریمیه، چرا که حرام با غیر حرام مشتبه شده و منشا اشتباه هم امور خارجی است یعنی در خارج ظرف نجس با غیر نجس مشتبه شده و این اشتباه امور خارجی گاهی در قالب شبهه محصوره گاهی در قالب شبهه غیر محصوره پیش می آید، در ملاک شبهه محصوره و غیر محصوره بودن اختلاف است، که نظریات خیلی شل در اصول در رابطه ملاک شبهه محصوره و غیر محصوره گفته شده که این ها مردود است و ملاک در محصوره بودن با غیر محصوره بودن عرف است مثلاً اگر دو ظرف جلوی ما باشد ما یقین داریم یک حرمت از طرف شارع در رابطه این دو ظرف صادر شده ولی نمی دانیم که حرمت رفته بر روی ظرف سمت راست یا ظرف سمت چپ، عرف به آن می گوید شبهه محصوره ولی این دو ظرف را پنج هزار ظرف فرض کنیم عرف به آن می گوید شبهه غیر محصوره.

صورت دوم

گاهی شک در مکلف به، در قالب شبهه وجوبیه (شک در واجب و غیر واجب با علم به وجوب) است.

توضیح: اینکه شک در مکلف به گاهی در قالب شبهه وجوبیه است یعنی مجتهد علم دارد به یک وجوبی (وجوب حکم شارع است) از طرف شارع صادر شده ولی نمی داند که وجوب رفته روی این عمل یا آن عمل پس در این که وجوبی هست مجتهد شک ندارد شک مجتهد در اینکه از بین این دو کدام یک واجب است و کدام غیر واجب این می شود شک در مکلف به، در قالب شبهه وجوبیه مثلاً در روز جمعه شما علم داری که یک وجوبی از

طرف شارع صادر شده پس وجوب قطعی است، این می شود حکم، اما مشکوک است که وجوب رفته بر روی نماز ظهر یا بر روی نماز جمعه، این می شود شک در مکلف به، به عبارتی دیگر اشتباه مجتهد در واجب با غیر واجب.

این صورت (دوم) دو حالت دارد:

تعریف واجب مردد: شما علم داری یک وجوب از طرف شارع صادر شده ولی نمی دانیم وجوب رفته روی این عمل که این عمل واجب بشود یا رفته روی آن عمل که آن عمل واجب شود

حالت اول: گاهی واجب مردد بین متباینین است

توضیح: گاهی واجب مردد، مردد بین متباینین است مثلا در روز جمعه یک وجوبی از طرف شارع صادر شده قطعا، شک نداریم ولی نمی دانیم که وجوب رفته سمت نماز ظهر که نماز ظهر واجب شود یا وجوب رفته نماز جمعه که نماز جمعه واجب بشود حالا واجب، مردد بین المتباینین است چرا که ظهر متباین است با جمعه و این طور نیست که یکی از آنها اقل باشد یکی اکثر پس متباین هستند اگر واجب مردد، مردد باشد با متباینین بود (کما اذا تردد الامر بین وجوب الظهر و الجمعة فی يوم الجمعة) منشا شک مجتهد در این حالت یکی از چهار چیز است:

الف) فقدان نص: کما اذا اختلفت الامة فی وجوب الظهر و الجمعة

ب) اجمال نص: کما اذا دل خبر علی وجوب الصلاة الوسطی و اختلف فی تفسیرها

ج) تعارض نصیین: کما اذا دل خبر علی وجوب ظهر و خبر اخر علی وجوب الجمعة

د) اشتباه امور خارجیه: کما فی صور اشتباه القبلة مثلا ما به یک نقطه ای رسیدیم یقین داریم که وجوبی از طرف شارع بر گردن ما آمده ولی نمی دانیم قبله کدام طرف است یعنی نمی دانیم وجوب صلاه رفته روی نماز به این طرف قبله یا صلاه به کدام طرف قبله، این می شود شک در مکلف به، چرا که ما به وجوب قطع داریم، ولی نمی دونیم که کدام طرف رفته در قالب شبهه وجوبیه چرا که نماز به طرف چپ متباین است با نماز طرف راست این طور نیست که یکی اقل و دیگری اکثر باشد و منشا اشتباه هم امور خارجیه هستند.

نکته: حکم در فقدان نص و اجمال نص و اشتباه امور خارجیه احتیاط و در تعارض نصیین تخییر است.

حالت دوم: گاهی واجب مردد بین اقل و اکثر است

توضیح: مجتهد یقین دارد که یک وجوب از طرف شارع صادر شده ولی نمی داند که این وجوب رفته روی این عمل یا آن عمل، این می شود شک در مکلف به، بنابر این مجتهد در وجوب شک ندارد چیزی که بر آن مشتبه شده واجب و غیر واجب است، در اینجا شک مکلف به، در قالب شبهه وجوبیه است ولی واجب مردد، مردد است بین

اقل و اکثر **ارتباطی** مثل نماز ظهر ما یقین داریم الله اکبر که نماز ظهر را که گفتند یک وجوبی از طرف شارع صادر شده که شک نداریم ولی نمی دانیم این وجوب رفته روی نماز ده جزئی یا روی نماز یازده جزئی حالا واجب و غیر واجب مشتبه شده است نه وجوب و غیر وجوب ما در وجوب شک نداریم کما اذا ترددت الصلاة الواجبه بین ذات الصورة و فاقده ها و منشا شک مجتهد در این حالت یکی از چهار چیز است:

الف) فقدان نص: کما اذا اختلفة الامة في ان الواجب في صلاة تسعة اجزاء او عشرة در اینجا چون علما دو گروه شدن، مجتهد شک می کند که وجوب که یقین دارد که صادر شده رفته بر روی نماز ده جزئی که اقل یا نماز بر روی نماز یازده جزئی که اکثر است. حال منشا شک مجتهد شد، فقدان نص. در اینجا می توان مثال دو خبر ضعیف را زد چرا که خبر ضعیف در حکم فقدان نص است.

ب) اجمال نص: کان وجب فی غُسلِ غَسَلِ ظاهر البدن و يُشك في ان الجزء الغلاني كباطن الأذن من الظاهر او الباطن

مثلا در روایت گفتند که در غسل شستن ظاهر بدن واجب است پس ما یقین داریم که یک وجوبی صادر شده ولی ما شک می کنیم که باطن گوشت شامل ظاهر بدن می شود که اگر شد، می شود غسل شش جزء یا اینکه شامل غسل نمی شود که اگر نشد غسل می شود پنج جزئی. این کلمه ((ظاهر)) مجمل است و حال این اجمال نص یا اجمال دلیل سبب شد که مجتهد شک بکند بین اکثر و اقل.

ج) تعارض نصیین: کان يدل احد الخبرين على جزئية السورة و اخر على عدم ها مثلا یک خبر داریم که سوره واجب است خبر دیگر داریم که می گوید سوره واجب نیست، در اینجا مجتهد شک می کند و منشا مجتهد می شود تعارض نصیین.

د) اشتباه امور خارجیة: کما اذا وجب صوم شهر فيه ثلاثون يوما و اشتهة في شهر مثلا کسی نذر کند که یک ماه، که سی روز دارد روزه بگیرم در حال نمی داند که این یک ماه در خارج سی روز است یا یک ماه ی است که بیست و نه روز است در اینجا شک مجتهد در امور خارجیة است یعنی در خارج، ماه سی روزه با ماه بیست و نه روزه مشتبه شده لذا رفع شبهه دست شارع نیست با پرسیدن از کسی حل می شود.

حکم در حال اول و دوم برائت و در سوم تخییر و در چهارم احتیاط است

صورت سوم

گاهی شک در مکلف به، در قالب دوران امر بین محذورین است یعنی اشتباه واجب با حرام با علم به حرمت و وجوب کما اذا اشتهة محلوف الذبح بمحلوف الحفظ حکم در این صورت مخییر بین فعل یکی و ترک دیگری است

مثلا فردی نمی داند که قسم خورده بر روی گوسفند سمت راست که آن را ذبح کند برای حجاج و گوسفند سمت چپ را برای دخترش کوچکش یا بالعکس، حال این فرد یقین دارد که یک حرمت و یک وجوب در بین است ولی نمی داند که حرمت رفته روی گوسفند سمت راست و وجوب رفته بر روی گوسفند سمت چپ یا بالعکس این می شود شک در مکلف به، در قالب دوران امر بین المحذورین.

جمع بندی: این که ما گفتیم که مجرای احتیاط شک در مکلف به است، با توضیح باید روش شود که هر جا شک به مکلف به، جای احتیاط نیست بعضی از جاها جای احتیاط است که در مطالب گفته شد، کاملاً مشخص است.

نکته: حال یک مجتهد دستش از این ادله کوتاه شد باید، اصول عملیه کلاً در ذهنش باشد و مجاری هر کدام از اصول عملیه در دستش باشد

چهارم) استصحاب: شک در بقی است مطلقاً^{۲۱}

توضیح: یکی از اصول عملیه که مجتهد گاهی از آن استفاده می کند برای استنباط احکام، استصحاب است حال در استصحاب مرحوم میرزا موسی تبریزی در آصف الوسایل می گوید در استصحاب پنجاه و دو نظریه است که آیا استصحاب حجت است یا حجت نیست و اگر حجت است در چه قسمتی حجت است ولی مرحوم شیخ انصاری در استصحاب رسائل یازده نظریه را ذکر کرده است. نظر مشهور و نظر صاحب کفایه این است که استصحاب مطلقاً حجت است (مجرای استصحاب شک در بقی است مطلقاً).

مثال در عناوین استصحاب: یک حکمی قبلاً بوده و شما شک می کنید باقی است یا باقی نیست. جای استصحاب است یا یک موضوعی قبلاً بوده شما شک می کنید حالا باقی است یا باقی نیست جای استصحاب است یا اینکه یک موضوع جزئی قبلاً بوده شک می کنیم که باقی است یا باقی نیست جای استصحاب است یا یک موضوع کلی قبلاً بوده شک می کنیم که باقی است یا باقی نیست جای استصحاب است یا یک حکمی قبلاً بوده حالا شک می کنیم هست یا نیست جای استصحاب است (اعم از حکم، حکم وضعی باشد یا حکم، حکم تکلیفی) یا اگر شک شما جای مقتضی باشد جای استصحاب است، یا اگر شک شما شک در رافع باشد جای استصحاب است، یا شک در حکمی کند که در دین اسلام بوده الان شک می کنیم که بوده یا نبوده جای استصحاب است، یا شک در شرایع سابقه

^{۲۱} شک در بقی امر وجودی یا عدمی شک در بقی حکم شرعی یا موضوع شک در بقی حکم تکلیفی یا وضعی شک در بقی حکم ثابت با دلیل شرعی یا عقلی شک در مقتضی یا رافع شک در حکم کلی یا جزئی شک در فرد یا کلیه قسم اول یا کلیه قسم دوم شک تنجیزی یا تعلیقی شک در بقی حکم شریعت اسلام یا شرایع سابقه و...

بکنیم جای استصحاب است، اگر در اصل مثبت شک کنی جای استصحاب است این مثال ها که معنای مطلقا را نشان می دهند، که شامل جمیع می شود.

مثلا: نماز جمعه در حضور معصوم واجب تعیینی بوده حالا شک می کنیم که در زمان غیبت واجب است یا واجب نیست، اگر استصحاب وجوب را بکنیم این می شود استصحاب حکم کلی. یا مثلا فردی یک ساعت پیش طهارت داشت حالا شک می کند که طهارت خودش باقی است یا باقی نیست. استصحاب طهارت را می کنیم (طهارت حکم وضعی است). مثلا در بعضی اوقات شک در مقتضی است در اینجا هم جای استصحاب است. مثال شیخ انصاری در شک این است یک مقداری نفت می گذاریم در چراغ و چراغ را روشن می کنیم دو ساعت دیگه شک می کنیم که چراغ روشن است یا روشن نیست چون شک داریم آن مقدار نفتی که در چراغ گذاشتیم، قدرت روشن نگه داشتن چراغ به حال را دارد یا ندارد؟ به این می گویند شک در مقتضی، استصحاب روشن بودن چراغ را می کنیم. گاهی اوقات شک در رافع است یعنی شما یک مقدار نفت رختید در چراغ و یقین داریم که این مقدار نفت قدرت دارد که یک ساعت این چراغ را روشن نگه دارد و بعد از نیم ساعت شک می کنیم که چراغ روشن است یا روشن نیست؟ پس شک شما از این ناحیه نیست که نفت قدرت روشن نگه داشتن چراغ را داره یا نداره چرا که ما یقین داریم که نفت قدرت روشن نگه داشتن چراغ را در یک ساعت را دارد ولی ما در نیم ساعت شک کردیم. شک شما به خاطر این است که مانعی چراغ را خاموش کرده یا نکرده است. این می شود شک در رافع، در این جا استصحاب روشن بودن چراغ را می کنیم. گاهی استصحاب در موجود جزئی می کنیم زید یک ساعت پیش در این اتاق بود حال شک می کنیم ای در اتاق هست یا نیست؟ در اینجا استصحاب وجود زید را می کنیم در اینجا می شود استصحاب جزئی. گاهی استصحاب کلی می کنیم مثلا انسان یک ساعت پیش در این اتاق بود حالا شک می کنیم که انسان در این اتاق هست یا نیست؟ و علت شک ما به خاطر این است که انسان در ضمن زید، در این اتاق است. حال شک می کنیم که انسان باقی است یا باقی نیست چون شک می کنیم که زید باقی است یا باقی نیست. این استصحاب از استصحاب کلی قسم اول است که استصحاب وجود انسان را می کنیم. گاهی شک شما در استصحاب کلی قسم ثانی^{۲۲} است مثلا در این اتاق ما یقین داریم که یک حیوان بود و حالا شک می کنیم که حیوان در اتاق وجود دارد یا وجود ندارد و علت شک ما این است که آن لحظه که حیوان در این اتاق بود در ضمن فرد طول عمر بوده مثل فیل یا در ضمن فرد قصیر العمر بوده است.

بنابر این گاهی مجتهد برای استنباط^{۲۳} احکام شرعی از استصحاب استفاده می کند و نظر ما اینکه استصحاب مطلقا حجت است بنابر این چهارم چیزی که مجتهد به آن پناه می برد استصحاب است.

^{۲۲} استصحاب ثالث و رابع که ایت الله خوبی اضافه کردن ما (استاد) آنها را جایز نمی دانیم.

^{۲۳} تذکر: اینکه مقصود ما از استنباط استخراج حکم است

مقدمه سوم

تنافی^{۲۴} بین دو دلیل سه صورت دارد:

صورت اول

گاهی تنافی بین دو دلیل اجتهادی (کتاب، سنت، اجماع، عقل^{۲۵}) است حکم در این صورت ترجیح ثم تخییر است مثلاً دو ظاهر آیه با هم دیگر تنافی دارند یا دو اجماع با هم دیگر تنافی دارند مثل شیخ طوسی ادعای اجماع کرده که خبر واحد حجت است ولی مرحوم سید مرتضی ادعا اجماع کرده که خبر واحد حجت نیست. یا دو روایت با هم دیگر تنافی دارند: (ثمن المیته سحة) (لا باس بیع المیته). اگر دو دلیل اجتهادی با هم دیگر تنافی داشته باشند حکم این است که الترجیح ثم التخییر یعنی اگر این دو دلیل اجتهادی با هم تنافی داشتند اگر یکی مرجح داشت، باید آن که مرجح دارد را مقدم کنیم اگر هیچ کدام بر دیگر ترجیح نداشت. یا اینکه مرجحات هر کدام مساوی بود نوبت به تخییر می رسد.

صورت دوم

گاهی تنافی بین دلیل اجتهادی و اصل عملی است که دو حالت دارد:

یک) گاهی تنافی بین دلیل اجتهادی و استصحاب است^{۲۶} حکم در این صورت تقدیم دلیل اجتهادی است مثلاً از بعضی از روایت ها برداشت می شود که نماز جمعه حرام است ولی استصحاب می گوید که نماز جمعه واجب است. اگر بین استصحاب و دلیل اجتهادی تنافی پیش آمد دلیل اجتهادی را، مقدم می کنیم.

دو) گاهی تنافی بین دلیل اجتهادی و سایر اصول عملیه است که در این صورت نیز تقدیم دلیل اجتهادی است مثلاً ما شک می کنیم که استعمال دخانیات جایز است یا جایز نیست؟ در این مسائله شک در تکلیف است که می شود شبهه تحریمیه و اصالت البراء می گوید که استعمال دخانیات جایز است ولی لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام بنا بر بر قولی که استعمال دخانیات حرام است (ولی لا ضرر مبهم است) در نتیجه بعد از تنافی دلیل اجتهادی مقدم می شود.

^{۲۴} تنافی اعم از تعارض است، هرگاه دو دلیل با هم دیگر تعارض داشته باشند تنافی هم دارند ولی هرگاه تنافی داشته باشند تعارضی ندارند.

^{۲۵} ولی تنافی در عقل نمی آید چرا که حکم عقل همیشه قطعی است و هیچ گاه بین دو دلیل قطعی تنافی پیش نمی آید.

^{۲۶} یعنی دلیل اجتهادی، استصحاب را رد می کند و استصحاب دلیل اجتهادی را رد می کند.

صورت سوم:

گاهی تنافی بین دو اصل عملی است که دو صورت معروف را دارد:

یک) گاهی تنافی بین دو اصل عملی است که هر دو استصحاب^{۲۷} است که دو حالت دارد:

حالت اول: گاهی دو استصحاب به صورت سببی و مسببی است (مثلا از ایت الله خوئی: کالاستصحاب طهارة الماء المغسل به ثوب نجس فان الشک فی بقاء نجاسة الثوب و ارتفاعها مسبب عن الشک فی بقاء طهارة الماء و ارتفاعها) در این حالت استصحاب سببی مقدم می شود مثلا یک لباس نجس داریم و آن را با آب می شوریم حالا شک می کنیم که نجاست لباس باقی مانده یا نمانده. این شک بخاطر است که طهارت آب باقی است یا نیست. در اینجا استصحاب نجاست لباس تعارض می کند با استصحاب طهارت آب، که تعارض آن ها سببی و مسببی است. یعنی آن چیزی که باعث شد شما شک کنید که نجاست لباس باقی است یا باقی نیست، بقاء و عدم بقاء طهارت آب است اگر آب طهارت باشد لباس نجس نیست و اگر آب طهارت نباشد لباس نجس است. در اینجا استصحاب طهارت آب می شود اصل سببی و استصحاب نجاست ثوب می شود اصل مسببی در نتیجه اصل سببی مقدم است.

حالت دوم: گاهی دو استصحاب به صورت سببی و مسببی نیستند^{۲۸} به عبارت آخری تنافی بین دو استصحاب غیر سببی و مسببی است که چهار شکل دارد:

شکل اول:

گاهی عمل کردن به این دو استصحاب مستلزم مخالفت قطعی ی عملیه با علم اجمالی است (این اناء مثل آن اناء، طاهر است. سپس علم اجمالی به عروض نجاست بر احد الاءین لا علی التعیین پیدا شد. این علم اجمالی سبب شک در این دو اناء شده و همچنین سبب تعارض بین استصحاب طهارت در هر دو اناء شده است در اینجا عمل به استصحاب طهارت در هر دو اناء مخالفت قطعی ی عملیه با علم اجمالی است) حکم در این شکل تساقط هر دو استصحاب و رجوع به قواعد دیگر است.

توضیح مثال: فرض کنید که دو ظرف آب طاهر در مقابل ما هستند و ما علم اجمالی داریم که به یکی از این دو تا آب به آن نجاست عارض شده ولی نمی دانیم کدام یک نجس شده است. این علم اجمالی باعث شد دو استصحاب مقابل هم بیفتند که می گویند تنافی بالعرض شده است. این آب حالت سابقه اش طهارت بوده است، پس استصحاب طهارت می کنیم آن آب هم حالت سابقه اش طهارت است و علم اجمالی باعث می شود که این

²⁷ یعنی استصحاب، استصحاب دیگر را نفی می کند.

²⁸ یعنی دو استصحاب با هم دیگر تنافی دارند ولی اینطور نیست که یک سببی باشد و دیگر مسببی.

دو استصحاب با هم دیگر تنافی داشته باشند چرا که در اینجا استصحاب طهارت را اثبات می کنیم و دیگری (استصحاب نجاست) را کنار می زند. یا اینکه استصحاب نجاست را اثبات می کنیم و دیگری (استصحاب طهارت) را کنار می زند و اگر عمل به هر دو استصحاب کردیم و هر دو را استفاده کردیم موجب مخالفت قطعی با علم اجمال کردیم یعنی با استصحاب به طهارت میرسیم و آن ها را استعمال می کنیم مثلا خوردن یا شستن چرا که اگر طاهر شد احکام طهارت را اجرا می کنیم.

شکل دوم

گاهی عمل کردن به این دو استصحاب مستلزم مخالفت قطعی عملیه با علم اجمالی نیست ولی دلیل خارجی قائم شده بر این که جمع بین این دو استصحاب جایز نیست (مثلا اگر یک آب نجس غیر کر و یک آب طاهر غیر کر داشته باشیم بعد از اختلاط این دو آب و تبدیل آب نجس به آب کر به واسطه آب طاهر، علم اجمال به انقیاض حالت سابقه در یکی از دو آب پیدا می شود و منشا این علم اجمالی اجماع^{۲۹} است، در اینجا عمل به استصحاب نجاست آب مُتَمَم است یعنی آبِ نجس و استصحاب طهارت آبِ مُتَمَم یعنی آبِ طهارت مستلزم مخالفت قطعی عملیه با علم اجمالی نیست ولی اجماع قائم شده بر اینکه یک آب یک حکم دارد پس نمی توان حکم کرد که بعضی آب نجس و بعضی آب طاهر است اجماع مانع از اجرای دو استصحاب است) حکم در این شکل نیز تساقط هر دو استصحاب و رجوع به قواعد دیگر است.

توضیح مثال: فرض کنید که یک آب غیر کر طاهر داریم و یک آب غیر کر نجس. این آب غیر کر طاهر را می ریزیم روی آب غیر کر نجس که تبدیل شود به کر و ما در اینجا علم اجمالی داریم که حالت سابقه در یکی از این دو آب رفته است. این آب که شده بعضی آب و حالت سابقه اش هم طهارت است و حالت سابقه آن آب هم نجاست است (که هر دو را با هم دیگر مخلوط کردیم) و ما علم اجمالی داریم که حالت سابقه در این دو آب، از بین رفته. به خاطر این است که اجماع وجود دارد که یک آب یک حکم دارد و حالا آن حکم یا طهارت است یا نجاست و اگر ما اجماع داریم که در آب یک حکم دارد پس حالت سابقه این آب از بین رفته. حال ما یک آب داریم و هر دو استصحاب را جاری بکنیم یعنی نسبت به قسمت بالا آب استصحاب طهارت می کنیم نسبت به قسمت پایین آب استصحاب نجاست می کنیم. این مخالفت قطعی عملیه با علم اجمالی نیست چون آن قسمتی که شما استصحاب نجاست کردید یعنی گفتید که نجس است (جنس هم که شد باید کنار برود) اما قسمتی که استصحاب طهارت کردیم استفاده می کنیم، حال اگر قسمت بالای آب (که استصحاب طهارت کردیم) را استفاده کردیم در اینجا نمی توانید قسم بخورید که آب پایین نجس است و هم نمی توان قسم خورد که این آب طاهر است پس مخالفت با این علم اجمالی می شود مخالفت احتمالی نه مخالفت قطعی، حال ما استصحاب طهارت

^{۲۹} اجماع بر اینکه یک آب یک حکم دارد.

قسمتی از آب را کردیم و استصحاب نجاست قسمتی دیگر آب را کردیم و قسمتی که استصحاب نجاست کردیم را کنار می گذاریم و این قسمتی که استصحاب طهارت کردیم احتمال می دهیم که در واقع نجس شده باشد. چرا که قبلاً گفتیم: اجماع داریم که هر آب، حکمی دارد ممکن یک حکم آن قسمت از آب نجس باشد و حال که استصحاب طهارت که کردیم نمی توان قسم خورد که من اگر استفاده کردم مخالفت قطعیه کردم با علم اجمالی، نهایت می شود مخالفت احتمالی یعنی احتمال دارد که این آب که استصحاب طهارت کردیم نجس باشد چرا که یقین نداریم، پس در اینجا عمل به دو استصحاب موجب مخالفت قطعیه ی عملیه با علم اجمالی نیست ولی دلیل خارجی قائم شده که حق اجرای هر دو استصحاب نداریم؛ حکم این صورت طبق نظریه مشهور و مرحوم شیخ صاحب الکفایه عین صورت اول است. یعنی هر دو استصحاب را تساقط می کنیم و باید برود به دنبال قواعد دیگری.

شکل سوم

گاهی عمل کردن به این دو استصحاب مستلزم مخالفت قطعیه ی عملیه با علم اجمالی نیست و دلیل خارجی نیز بر عدم جمع بین این دو استصحاب قائم نشده است ولی هر دو مستصحاب اثر شرعی دارند (مکلفی محدث و طهارت البدن است این مکلف غفلاً با مایع مردد بین آب طاهر و آب نجس وضو می گیرد در این جا علم اجمالی به زوال یکی از دو حالت سابقه - حدث و طهارت بدن - پیدا می شود که همین علم اجمالی منشا تعارض بین دو استصحاب، یعنی استصحاب طهارت بدن و استصحاب حدث است عمل به این دو استصحاب موجب مخالفت قطعیه ی عملیه با علم اجمالی نیست و دلیل خارجی نیز بر عدم جمع بین این دو استصحاب قائم نشده است و هر دو مستصحاب یعنی طهارت بدن و حدث اثر شرعی دارد که عدم وجوب غسل بدن و وجوب وضو باشد) حکم در این شکل جریان هر دو استصحاب و ترتب اثر هر کدام است.

توضیح: یک فردی بدنش طاهر است ولی محدث است مثلاً کسی که خواب است که وضو ندارد، ولی بدنش طاهر است و این فرد غفلت می کند و با یک آبی که مردد بین نجاست و طهارت، وضو می گیرد (با این که به آب شک دارد، وضو می گیرد) اگر این آب طاهر باشد یکی از این حالت سابقه از بین رفته، حالت سابقه این فرد طهارت و حدث، ولی اگر در واقع این آب، آب طاهری باشد یکی از این دو حالت از بین رفته است (چیزی که از آن رفته حدث است) ولی طهارت بدن باقی است و اگر در واقع این آب نجس باشد یکی از این دو حالت از بین رفته (طهارت از بین رفته) ولی حدوث به حالت خود باقی ماند. حال این فرد با این آب وضو گرفت، ما در این جا دو استصحاب داریم (بعد از آب) استصحاب طهارت بدن و استصحاب حدث، اگر کسی به این استصحاب عمل کند مخالفت قطعیه ی عملیه با علم اجمالی نکرده، به خاطر این که فرد اگر استصحاب حدث کرد معنایش این است که باید وضو بگیرد و دیگر فقط استصحاب طهارت بدن باقی می ماند و نمی توان قسم بخورد که طهارت بدنش از بین

رفته، ممکن است که طهارت بدن باقی باشد و حدث از بین رفته پس اگر این فرد استصحاب حدث کرده، معنایش این است که حکم می کند که من محدث هستم و اگر محدث شد، باید وضو بگیرد پس باید حدوث را بگذارد کنار و آن کاری که باید انجام بدهد، انجام می دهد. فقط مشکل در استصحاب طهارت باقی می ماند و اگر استصحاب طهارت بدن را کرد یعنی مخالفت قطعی نکرده است با علم اجمالی ولی احتمال دارد که مخالفت کرده. پس می شود مخالفت احتمالی و دلیل خارجی هم وجود ندارد که شما این دو استصحاب را انجام ندهید و هر دو مستصحب هم اثر شرعی دارند یعنی اگر استصحاب طهارت بدن کردیم اثر شرعی دارد که اثر شرعی آن عدم لزوم غسل البدن و اگر استصحاب حدوث کردیم اثر شرعی دارد که اثر شرعی آن وضو یا غسل است در اینجا حکم هر دو استصحاب جاری می شود و بر هر دو اثر بار می شود.

شکل چهارم

گاهی عمل کردن به این دو استصحاب مستلزم مخالفت قطعی عملیه با علم اجمالی نیست و دلیل خارجی نیز بر عدم جمع بین این دو استصحاب قائم نشده است ولی احد مستصحبین اثر شرعی دارد (مثلاً: زید علم اجمالی دارد به این که خودش و یا بکر جنابت دارد، در اینجا علم اجمالی به زوال یکی از دو حالت زوال سابقه - عدم جنابت خود و عدم جنابت بکر - پیدا می شود که همین علم اجمالی منشا تعارض بین دو استصحاب یعنی استصحاب عدم جنابت خود و استصحاب عدم جنابت بکر است اجرای این دو استصحاب موجب مخالفت قطعی عملیه با علم اجمالی زید نیست و دلیل خارجی نیز بر عدم جمع بین این دو استصحاب قائم نشده است. از بین این دو استصحاب یعنی عدم جنابت خود و عدم جنابت بکر فقط عدم جنابت خود در حق زید اثر شرعی دارد که عدم وجوب غسل باشد) حکم در این شکل جریان تنها یک استصحاب است مثلاً در مثال زید فقط استصحاب عدم جنابت خود جاری می کند.

توضیح: مرحوم شیخ مثال زیادی زده است که یکی از این مثال ها آقای زید که علم اجمالی دارد یا خودتش یا بکر جنابت دارد خوب در اینجا د حالت سابقه داریم یکی عدم جنابت زید و دیگری عدم جنابت بکر حال زید علم اجمالی دارد که یکی از این حالت سابقه از بین رفته چرا که علم اجمالی دارد که یا خودش یا بکر جنابت پیدا کردن، این علم اجمالی باعث می شود که این دو استصحاب با هم دیگر تعارض پیدا کنند یعنی اثبات استصحاب عدم جنابت زید و کنار گذاشتن، عدم استصحاب بکر و یا استصحاب عدم جنابت بکر را اثبات می کنیم و کنار گذاشتن استصحاب عدم جنابت زید، با پیاده کردن این دو استصحاب مخالفت قطعی عملیه با علم اجمالی لازم نمی آید به خاطر این که زید، جنابت یا عدم جنابت بکر مبتلا به آن نیست به عبارتی دیگر زید، سر کاری

ندارد که بکر جنابت دارد یا ندارد³⁰ دلیل خارجی هم وجود ندارد بر این که این دو استصحاب جاری نشود، زید می تواند استصحاب عدم جنابت خودش را بکند ولی از بین این دو مستصحاب یکی از آن (استصحاب عدم جنابت) اثر شرعی دارد برای زید، در نتیجه حکم واضح است که زید استصحاب عدم جنابت خودش را می کند.

دوم) گاهی تنافی بین دو اصل عملی است یکی استصحاب و دیگری سایر اصول عملیه عامه است که پنج حالت دارد که عبارت اند از

اول) تنافی بین استصحاب و براءت عقلیه (عقاب بدون بیان قوی است)

دوم) تنافی بین استصحاب و براءت نقلیه (کل شیء لک حلال حتی تعلم انه حرام یا الناس فی سعه ما لا يعلمون)

سوم) تنافی بین استصحاب و احتیاط عقلی (دفع عقاب محتمل واجب است)

چهارم) تنافی بین استصحاب و احتیاط «حکم شرعی مولوی تعبد شارع به احتیاط» نقلی یا شرعی (أَخُوكَ دِينُكَ، فَأَخْطُ لِدِينِكَ بِمَا شِئْتُ اگر که احتیاط را در اینجا امر مولوی تعبد بگیریم)

پنجم) تنافی بین استصحاب و تخییر (مقتضی استصحاب یک چیزی است و مقتضی تخییر یک چیزی دیگر است)

در همه این صور استصحاب مقدم است ولی اگر استصحاب با اصول شرعی تنافی پیدا کرد یعنی براءت شرعی و احتیاط شرعی اینجا تقدیم استصحاب از باب حکومت (حکومه علی ثلاثه اقسام: موسعه، مضیق، مغیره) ولی اگر استصحاب تنافی پیدا کرد با براءت عقلی و احتیاط عقلی و تخییر، در اینجا استصحاب مقدم می شود، از باب ورود

دو مثال بزعم

مثال اول: نماز جمعه در حضور امام واجب تعیینی بوده است حال ما شک می کنیم در زمان غیبت واجب است یا واجب نیست در اینجا استصحاب وجوب نماز جمعه می کنیم و در طرف دیگر براءت شرعی داریم که کل شیء لک جائز یا کل شیء مطلق یا کل شیء لک مباح، می گوید که نماز جمعه جایز است یعنی واجب نیست در اینجا استصحاب با براءت شرعی تنافی³¹ پیدا کردن مثلاً الناس فی سعه ما لم يعلمون می گوید که شما نسبت به

³⁰ مگر اینکه زید می خواهد به بکر اقتدا کند، در این جا مبتلای جنابت و عدم جنابت بکر می شود یا مثلاً اگر زید بر دوش بکر سوار بشود و وارد مسجد الحرام بشوند.

³¹ تعبیر به تنافی کردیم چون هیچ وقت استصحاب و سایر اصول عملیه تعارض نمی کنند اگر تعبیر تعارض به کار می رود تعارض بدوی است

نماز جمعه در وسعت و گنجایش هستی یعنی می توانی نماز جمعه را بخوانی یا نخوانی. پس برائت می گوید میتوانی نماز جمعه بخوانی یا نخوانی ولی استصحاب می گوید باید بخوانی. در این جا استصحاب مقدم می شود.

مثال دوم: یوم الشک آخر ماه رمضان، شک داریم آخر ماه رمضان که روزه اش را واجب یا اول شوال است که روزه بشود حرام، تخییر به ما می گوید که شما مخیر هستید که روزه بگیرید یا روزه نگیرید اما استصحاب^{۳۲} می گوید که روزه واجب است در اینجا استصحاب مقدم می شود.

بر استصحاب سه نظریه است:

یک) قبل از شیخ (قدما) استصحاب را اماره می دانستند و ایت الله خوئی هم قائل به اماره بودن استصحاب می باشد.

دو) از زمان شیخ انصاری به بعد کلاً استصحاب را اصل عملی می دانند.

سه) شیخ انصاری می گوید که اگر دلیل بر حجیت استصحاب را عقل بدانیم (البته ایشان قبول نمی کند) استصحاب، اماره است اگر روایت بدانیم استصحاب می شود اصل.

³². استصحاب وجوب روزه، روز آخر ماه رمضان استصحاب زمان است اگر قائل به استصحاب زمانی باشیم.